



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

عليهم السلام

تاریخ چارده معصوم

و جہانگاہ ائمہ
بہ دستور نامہ

محمد جواد مولوی زیا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ چهارده معصوم (امام محمد باقر علیه السلام)

نویسنده:

محمد جواد مولوی نیا

ناشر چاپی:

امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	تاریخ چهارده معصوم (امام محمد باقر علیه السلام)
۷	مشخصات کتاب
۷	هفتمین معصوم: امام محمد باقر
۷	خلفای معاصر پیشوای پنجم
۸	یک روایت
۱۰	بیان موقعیت اهل بیت از زبان امام باقر
۱۰	اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان امام باقر
۱۱	سفر امام باقر و فرزندش امام صادق به شام
۱۲	بررسی اجمالی ویژگی‌های خلفای معاصر امام باقر
۱۲	اشاره
۱۳	ولید بن عبدالملک
۱۳	سلیمان بن عبدالملک
۱۳	عمر بن عبدالعزیز
۱۵	یزید بن عبدالملک
۱۶	هشام بن عبدالملک
۱۸	امام باقر و رخدادهای سیاسی
۱۹	ممنوعیت نوشتن حدیث
۲۱	شیعه، پایه‌گذار تدوین حدیث
۲۲	شاگردان مکتب امام باقر
۲۲	اشاره
۲۲	عبدالله بن شریک
۲۲	زراره بن اعین

- یزید بن معاویه ۲۲
- محمد بن مسلم ۲۳
- لیث بن بختری ۲۳
- عبدالله بن ابی‌یعفور ۲۳
- حمران بن اعین ۲۳
- جابر بن یزید جعفی ۲۳
- فضیل بن یسار ۲۳
- جابر بن حیان ۲۳
- برخی سخنان حکیمانه‌ی امام باقر ۲۴
- همسران و فرزندان امام باقر ۲۴
- پاورقی ۲۴
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۲۵

تاریخ چهارده معصوم (امام محمد باقر علیه السلام)

مشخصات کتاب

- سرشناسه: مولوی نیا، محمدجواد، ۱۳۳۲ -
 عنوان و نام پدید آور: تاریخ چهارده معصوم / محمدجواد مولوی نیا.
 مشخصات نشر: قم: امام عصر (عج)، ۱۳۸۴.
 مشخصات ظاهری: [۵۵۸] ص.
 شابک: ۳۵۰۰۰ ریال: ۹۶۴-۷۴۴۷-۷۵-۲؛ ۵۹۰۰۰ ریال (چاپ چهارم)
 یادداشت: چاپ چهارم: ۱۳۸۸.
 یادداشت: کتابنامه: ص. [۵۵۸].
 موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشتنامه
 رده بندی کنگره: BP۳۶/م۹۲۵ت۱۳۸۳۲
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵
 شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۷۶۹۳۸

هفتمین معصوم: امام محمد باقر

معصوم هفتم و پیشوای پنجم شیعه، حضرت محمد بن علی علیه السلام در سال پنجاه و هفتم هجری و بر اساس برخی روایت‌ها سال پنجاه و شش یا پنجاه و هشت هجری در شهر مدینه به دنیا آمد. روز تولد آن حضرت را در بعضی روایت‌ها اول رجب و در برخی دیگر سوم صفر ذکر کرده‌اند. وی هنگام وفات پدر بزرگوارش امام زین العابدین علیه السلام - که در سال نود و چهار هجری قمری رخ داد - سی و نه سال داشت. یعقوبی از حضرت باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: قتل جدی الحسین ولی اربع سنین و انی لا ذکر مقتله و مانا لنا فی ذلک الوقت. هنگامی که جدم حسین علیه السلام به شهادت رسید، من چهار ساله بودم و جریان شهادت آن حضرت و آنچه را که در آن روز بر ما گذشت همه را به یاد دارم [۱]. نام وی محمد و کنیه اش ابوجعفر است و باقر و باقرالعلوم لقب او می‌باشد. مادر گرامی‌اش حضرت فاطمه، ام عبدالله دختر امام حسن مجتبی علیه السلام است و از این جهت وی نخستین کسی بود که هم از نظر پدر و هم از نظر مادر، فاطمی و علوی می‌باشد. روز رحلت امام باقر علیه السلام را هفتم ذی حجه و برخی ربیع‌الاول یا ربیع‌الثانی دانسته‌اند. در بیشتر منابع رحلت آن بزرگوار را در سال صد و چهارده هجری روایت کرده‌اند. در هر صورت رحلت امام باقر علیه السلام در دوران خلافت هشام بن عبدالملک بوده است. پیکر مطهر و شریف آن امام بزرگوار را در قبرستان معروف بقیع - در شهر مدینه - در کنار قبر پدرش به خاک سپردند. [صفحه ۲۳۹]

خلفای معاصر پیشوای پنجم

امام باقر علیه السلام در دوران امامت خود با خلفای متعددی معاصر بود. ۱- ولید بن عبدالملک که از سال ۸۶ تا ۹۶ بر مسند خلافت نشست - ۲. سلیمان بن عبدالملک که از سال ۹۶ تا ۹۹ خلافت کرد - ۳. عمر بن عبدالعزیز که از سال ۹۹ تا ۱۰۱ خلیفه بود - ۴. یزید بن عبدالملک که از سال ۱۰۱ تا ۱۰۵ حکومت کرد - ۵. هشام بن عبدالملک که از سال ۱۰۵ تا ۱۲۵ خلافت نمود. این

پنج خلیفه به استثنای عمر بن عبدالعزیز، که شخصی نسبتا دادگر و علاقه‌مند به خاندان پیامبر بود، همگی در ظلم و استبداد و خودکامگی دست کمی از نیاکان خود نداشتند و به ویژه نسبت به امام باقر علیه‌السلام همواره سخت‌گیری می‌کردند. پیشوای پنجم علاوه بر لقب شاکر و هادی به طور عمده به باقر علیه‌السلام شهرت یافت. معنای باقر، شکافنده است که جابر بن یزید جعفی در توضیح آن می‌گوید: لانه بقر العلم بقر، ای شقه و اظهاره اظهارا آن حضرت علم را شکافت و رموز و دقائق آن را روشن ساخت [۲]. یعقوبی می‌نویسد: کان سمی الباقر، لانه بقر العلم بدان سبب باقر نامیده شد که علم را شکافت. راغب اصفهانی هم مانند همین سخن را در توضیح معنای باقر گفته است [۳].

یک روایت

جابر بن عبدالله انصاری روایتی در فضیلت امام باقر علیه‌السلام نقل کرده که به نوشته‌ی ابن شهر آشوب، فقهای مدینه و عراق، همه آن را روایت کرده‌اند. در این روایت جابر می‌گوید: رسول خدا مرا مورد خطاب قرار داد و فرمود: انک تبقی حتی تری رجلا من ولدی، اشبه الناس بی اسمہ علی اسمی. ادا رایتہ لم یخل علیک، فاقرئہ منی السلام. ای جابر! تو بعد از من آنقدر زنده می‌مانی تا مردی از فرزندان مرا که شبیه‌ترین مردم به من است و نامش مطابق نام من می‌باشد، زیارت کنی. وقتی که او را دیدی، سلام مرا به او برسان و [صفحه ۲۴۰] این سفارش مرا حتما انجام ده و سهل مگیر. در تاریخ یعقوبی دنباله‌ی حدیث چنین آمده است: فلما کبر سن جابر و خاف الموت جعل یقول: یا باقر! یا باقر! این انت، حتی رآه، فوقع علیه. یقبل یدیه و رجلیه و یقول: بابی و امی شبیه ایبه رسول الله. ان اباک یقرئک السلام. وقتی جابر به سال‌های پیری رسید و مرگ خود را نزدیک دید، همواره می‌گفت: ای باقر! ای باقر! کجایی تو؟ تا این که روزی آن حضرت را دید و خود را به وی رسانید. در حالی که دست و پای حضرت را می‌بوسید و می‌گفت: پدر و مادرم فدای تو که شبیه پدرت رسول خدا هستی، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر تو سلام فرستاد [۴]. امام باقر علیه‌السلام که به سال پنجاه و هفتم هجری پا به دنیا گذاشت در واقعه‌ی عاشورا دو سال و چهار ماه داشت. وی در میان فرزندان پدرش، سیدالساجدین به اجماع افضل و اعلم و اتقی بوده و به همین جهت مقام امامت را در محرم سال نود و پنجم هجرت احراز نمود و فرزندان پدرش که همه از زنان دیگری بودند، عموما به امامتش سر تسلیم و اطاعت فرود آوردند. این که فرقه‌ی زیدیه، زید بن علی علیه‌السلام را امام پنجم می‌دانند، سخنی است که خود می‌سرایند و هرگز زید بن علی علیه‌السلام به نام امام، مردم را به سوی خویش دعوت نکرده؛ زیرا خود می‌دانست که ابوجعفر، محمد بن علی علیه‌السلام امام است. امام باقر علیه‌السلام در سال نود و پنج یا نود و چهار هجری که پدرش علی بن الحسین علیه‌السلام به شهادت رسید، سی و هشت سال داشت و در همین سن به امامت رسید. مقام امام باقر علیه‌السلام همچنان که در بین شیعه درخشان بود در بین اهل تسنن و فرقه‌های دیگر اسلام هم درخشش و تشعشع فراوانی داشت. در فضل، علم، زهد، بزرگی، عظمت و مقام، همه علما به کسب علم و فیض از محضر مقدسش افتخار داشتند. موقعیت علمی امام باقر علیه‌السلام بسیاری را وا می‌داشت تا از محضر او بهره گیرند و حل اشکالات علمی و فقهی خود را از او طلب کنند. در این میان اهل عراق که شیعیان بسیاری در میان آنها وجود داشت، مفتون شخصیت آن حضرت شده بودند. در میان مراجعه‌کنندگان آن چنان خضوعی نسبت به شخصیت علمی امام علیه‌السلام به چشم [صفحه ۲۴۱] می‌خورد که عبدالله بن عطاء مکی [۵] می‌گفت: ما رایت العلماء عند احد قط اصغر فیهم عند ابی جعفر من هرگز علمای حجاز را در هیچ محفلی کوچک‌تر و زبون‌تر از محفل محمد بن علی ندیدم. حکم بن عیینه با تمام عظمت علمی‌اش میان مردم، در برابر آن حضرت مانند دانش آموزی در مقابل معلم خود به نظر می‌رسید [۶]. شهرت علمی امام علیه‌السلام مشهورتر از آن است که کسی بخواهد آن را بیان کند. این شهرت در زمان خود ایشان، نه تنها در حجاز - که گفته‌اند: سید فقهاء الحجاز [۷] - بلکه در عراق و خراسان هم به طور گسترده فراگیر شده بود. چنان که راوی می‌گوید: دیدم مردم خراسان دورش حلقه زده و اشکالات علمی خود را از او می‌پرسیدند.

ذهبی درباره‌ی امام باقر علیه‌السلام می‌نویسد: کان احد من جمع بین العلم و العمل و السؤدد و الشرف و الثقه و الرزانه، و کان اهلا للخلافه. وی از کسانی است که بین علم و عمل، آقایی و شرف و وثاقت و متانت جمع زده و اهلیت برای خلافت داشت. استاد ابوزهره درباره‌ی مرجعیت عام امام باقر علیه‌السلام می‌نویسد: امام باقر علیه‌السلام وارث امام سجاد علیه‌السلام در امامت و هدایت مردم بود. از این رو علمای تمام بلاد اسلام از هر سو به محضرش می‌شتافتند و کسی از مدینه دیدن نمی‌کرد، جز اینکه به خدمت او شرفیاب شده و از علم بی‌پایانش بهره‌ها می‌گرفت. و همو می‌نویسد: از بزرگان فقه و حدیث، بسیاری به قصد بهره‌گیری علمی نزد حضرت می‌آمدند [۸]. امام باقر علیه‌السلام همانند پدرش امام سجاد - که شهرت عظیم علمی در میان مردم داشت - مورد احترام خاص و عام بود. محمد بن منکدر که خود یکی از محدثان معروف اهل سنت می‌باشد، در عظمت امام [صفحه ۲۴۲] باقر علیه‌السلام می‌گوید: از میان فرزندان علی بن الحسین علیه‌السلام جانشین او، که از نظر علمی و فضیلت نزدیکترین به وی باشد را ندیده بودم تا روزی که به محضر فرزندش محمد باقر علیه‌السلام رسیدم [۹]. فراوانی و گستردگی روایات در زمینه‌های فقه، اعتقادات و علوم دیگر اسلامی، سبب شد تا محدثان اهل سنت از آن حضرت نقل حدیث نمایند و یکی از معروفترین آنها ابوحنیفه می‌باشد. وی با توجه به اینکه بیشتر احادیث وارده از طریق اهل سنت را نمی‌پذیرفت، روایات زیادی از طریق اهل بیت و به ویژه امام باقر علیه‌السلام نقل کرده است. ابواسحاق وقتی به او مراجعه کرد و مقام بسیار بلند و اعجاب انگیز علمی او را دید، در توصیف آن حضرت چنین گفت: لم ار مثله قط؛ کسی را مانند او ندیده‌ام. ابوزرعه دمشقی درباره‌ی او می‌گوید: ان ابا جعفر اکبر العلماء؛ ابوجعفر از بزرگترین عالمان است [۱۰]. به جرأت می‌توان گفت، در بین امامان شیعه پس از امام علی علیه‌السلام سند بخش عمده‌ی روایات به امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام منتهی می‌گردد و این به دلیل موقعیت خاص سیاسی جامعه‌ی آن روز بود که این دو امام بیش از امامان دیگر فرصت نشر علوم آل محمد علیهم السلام را پیدا کردند. به این جهت در جوامع حدیثی شیعه، بخش بزرگی از روایات اهل بیت از این دو امام بزرگوار نقل شده است. همین مسأله سبب شد تا درباره‌ی امام باقر علیه‌السلام گفته شود: لم يظهر من ولد الحسن و الحسين من العلوم، ما ظهر منه فی التفسیر و الکلام، و الاحکام و الحلال و الحرام. در میان فرزندان حسن و حسین علیه‌السلام آن چه در زمینه‌ی تفسیر، کلام، فتوا و احکام حلال و حرام از آن حضرت صادر شده، از کس دیگری صادر نشده است. [صفحه ۲۴۳] نشر این احادیث در آن روزگار، سبب شهرت عظیم علمی آن امام همام به عنوان عالم، امام، فقیه و محدث بوده است. ابوزهره از میان انبوه کسانی که به آن حضرت مراجعه و از محضر او کسب علم می‌کردند، به سفیان ثوری، سفیان بن عیینه و ابوحنیفه اشاره نموده است. در روایتی آمده که، هشام ابن عبدالملک او را با تعبیر المفتون به اهل العراق معرفی کرده؛ یعنی کسی که اهل عراق شیفته‌ی او هستند. با نگاهی کوتاه به مسانید فقهی و تفسیری شیعه به خوبی می‌توان دریافت بخش زیادی از روایات فقهی، اخلاقی و تفسیری شیعه از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است. وسایل الشیعه و کتب تفسیری همچون البرهان از بحرانی و صافی از فیض کاشانی حاوی روایات بسیاری در زمینه‌ی تبیین مسایل فقهی و توضیح آیات قرآن و شأن نزول آنهاست که از آن حضرت روایت نموده‌اند. علاوه بر آن مقدار زیادی اخبار تاریخی درباره‌ی امیرالمؤمنین و جنگ صفین هم از آن حضرت نقل شده است. همچنین در زمینه‌ی اخلاقیات، جملات قصار گهربار و پر مغزی از امام باقر روایت گردید که در نهایت زیبایی و برخاسته از روح عصمت و کمالات درونی امام است. ابوزهره می‌نویسد: امام باقر علیه‌السلام مفسر قرآن و مبین فقه اسلامی بود. فلسفه‌ی اوامر و نواهی را درک می‌کرد و هدف آن را در حد نهایی اش می‌فهمید. به خاطر کمال نفسانی و روشنی قلب و قدرت درکش، خداوند حکمت‌های اعجاب انگیزی بر زبان وی جاری ساخت. عباراتی درباره‌ی اخلاق شخصی و اجتماعی از آن حضرت روایت شده است که اگر مرتب شوند، روشی گران بها و جامع از ایشان در زمینه‌های اخلاقی به وجود می‌آید. نمونه‌ی از درس‌های اخلاق عملی امام، مخالفت با خشک مقدسی بود. وی در مقام عمل، با نظر آن دسته که گمان می‌کردند ترک کامل نعمت‌های دنیوی، زهد و ورع محسوب می‌شود، مقابله می‌نمود. عده‌ی فکر می‌کردند، تلاش برای معاش که نشانه‌ی

فعالیت برای زندگی بهتر است، درست نمی‌باشد. [صفحه ۲۴۴] محمد بن منکدر یکی از حفاظ قرآن در عصر امام باقر علیه‌السلام ضمن تمجید از آن حضرت می‌گوید: می‌خواستم او را موعظه کنم که او مرا موعظه نمود. پرسیدند: چه گونه؟ گفت: روزی از مدینه بیرون آمدم و در صحرا محمد بن علی بن الحسین علیه‌السلام را دیدم. او در حالی که بدن چاقی داشت در کنار دو غلام سیاه کار می‌کرد. پیش خود گفتم: سبحان الله! پیرمردی از قریش در چنین ساعتی با این وضعیت برای به دست آوردن دنیا در تلاش است. باید او را موعظه کنم. نزد او رفته و گفتم: خداوند تو را حفظ کند! اگر در این حالی که هستی مرگت برسد، چه خواهی کرد؟ فرمود: اگر در این زمان اجلم سر رسد؛ در حالی که در اطاعت خدا بوده‌ام از دنیا رفته‌ام. من با تلاش و کارم، خود و عیالم را از محتاج بودن به تو و به مردم حفظ می‌کنم. زمانی از رسیدن مرگ هراس دارم که مرا در حال گناه دریافته باشد. گفتم: ای فرزند رسول خدا! راست گفتی. من می‌خواستم تو را موعظه کنم، ولی تو مرا موعظه نمودی! اردت ان اعطک فوعظتني [۱۱].

بیان موقعیت اهل بیت از زبان امام باقر

امام باقر علیه‌السلام مانند دیگر امامان شیعه برای بیان موقعیت دینی اهل بیت علیهم‌السلام، کوشش تبلیغی بسیاری انجام می‌دادند. در روایتی که در این زمینه از آن حضرت نقل شده، چنین آمده است: آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم ابواب الله و سبيله و الدعاء الی الجنة و القادة الیها. فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درهای علوم الهی و راه وصول به رضای او هستند و دعوت کنندگان به بهشت و سوق دهندگان مردم بدانند [۱۲]. همچنین از آن حضرت روایت شده که: کل شیء لم یخرج من هذا البیت فهو وبال. هر آن چیزی که از این خانه بیرون نیاید، خالی از پیامد سوء نخواهد بود [۱۳]. [صفحه ۲۴۵]

اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان امام باقر

امام باقر علیه‌السلام با پنج تن از خلفای اموی معاصر بود. این دوران مصادف با ادامه‌ی فشارهای خلفای بنی‌امیه و حکام آنها با شیعیان عراق است. عراق مرکز اصلی شیعه بود و از این رو در مورد امام باقر علیه‌السلام گفته می‌شد: امام اهل العراق. شیعیان همه ساله در موسم حج با امام علیه‌السلام تماس داشتند. این تماس‌ها معمولاً در مکه یا در بازگشت زائرین بیت الله الحرام و عبور آنها از مدینه صورت می‌گرفت. مسأله‌ی غلات مشکل مهمی است که در دوران امام باقر علیه‌السلام پدیدار گشت - که شمار آنها در آن روزگار رو به فزونی بود - غلات با سوء استفاده از روایات امام علیه‌السلام و نسبت دادن احادیث جعلی به آن حضرت می‌کوشیدند از حیثیت امامان و شیعیان برخوردار شده، با کشاندن شیعیان ساده‌لوح به دنبال خود، به اهدافشان برسند. زمانی که امام علیه‌السلام در مدینه بود، این فرصت طلبی‌ها بیشتر شدت گرفت و هنگامی که امام علیه‌السلام آنها را از خود طرد کرد، اصحاب آن حضرت هم غلات را از جمع خود بیرون راندند. مغیره بن سعید و بیان بن سمعان - که هر دو از معروفترین شخصیت‌های غالیان و از رهبران آنها بودند - توسط امام باقر علیه‌السلام تکفیر شدند. در برابر آنها امام باقر علیه‌السلام مکرر به لزوم تکیه بر عمل صالح تأکید می‌نمودند و سخنانی بر ضد آنان و نفی موضع غلات و اندیشه‌های فاسد آنان اظهار می‌نمود. در یک مورد امام علیه‌السلام فرمودند: ان شیعتنا من اطاع الله: شیعیان ما اطاعت کنندگان خدا هستند. و در جای دیگر فرمود: شیعیان ما در بالاترین مراحل تقوا و در زمره‌ی کوشندگان و وفا کنندگان به عهد و امانت بوده و اهل زهد و عبادت هستند. افرادی‌اند که در هر شبانه روز پنجاه و یک رکعت نماز به جای می‌آورند. آنان شب‌ها در حال عبادت و روزها روزه هستند. زکات اموال خود را پرداخته، به زیارت خانه‌ی خدا می‌روند و از تمام محرّمات الهی اجتناب می‌کنند. و می‌فرمود: ان شیعتنا من شیعتنا و اتباع آثارنا و اقتدی باعمالنا شیعیان ما کسانی هستند که از ما و آثار و اعمال ما پیروی کنند. [صفحه ۲۴۶] تأکید امام باقر علیه‌السلام بر عمل‌گرایی شیعیان، به طور غیر مستقیم، در برابر تمامی فرقه‌هایی بود که به عمل صالح اعتنایی نداشتند. مشکل دیگر اهل عراق، بی‌اعتمادی امام علیه‌السلام نسبت

به اعتقادات و استواری ایمان آنها بود. گرچه آنان به شدت اظهار علاقه می‌کردند و با حرص و ولع تمام احادیث اهل بیت علیهم‌السلام را انتشار می‌دادند؛ اما به دلایلی - که پاره‌یی از آنها مربوط به سوابق تاریخی مردم کوفه و عراق بود - این اظهار وفاداری نمی‌توانست قطعی تلقی شود. از طرف دیگر بسیاری از شیعیان عراق در اثر فشار و اختناق موجود انتظار داشتند، امام به عراق آمده و دست به شمشیر ببرد؛ ولی به دلیل آنکه امام علیه‌السلام مجبور به رعایت تقیه بود و آگاهی کافی درباره‌ی امامت ایشان به آنها نمی‌رسید، طبعاً برخی از آنها نسبت به امامت ایشان دچار تردید شدند و میان امام باقر علیه‌السلام و برادرشان زید مردد بودند و این موجب پیدایش انشعاباتی در شیعه گشت. گرچه امام علیه‌السلام هفت سال زودتر از قیام برادرش زید در کوفه وفات یافت، اما در همین دوره و پس از آن ریشه‌های گرایش به زید در میان شماری از شیعیان رشد کرد. علی‌رغم تمامی این ناملایمات، از آنجا که شیعیان در مخالفت با مصالح امویان گام بر می‌داشتند، اختلافات داخلی کمتر آنها را تهدید می‌کرد؛ اما به موازات فروکش کردن فشارهای سیاسی بر آنان، مسأله‌ی غلات به تدریج دامنه‌ی بیشتری به خود گرفت، طوری که در زمان امام صادق علیه‌السلام مشکل اصلی شیعه همین بود. فشاری که از ناحیه‌ی امویان بر شیعیان اعمال می‌شد، جز در دو سال حکومت عمر بن عبدالعزیز از ۹۹ تا ۱۰۱ در تمام دوران حکومت آنان به شدت ادامه داشت. کلماتی از قبیل: «من بلی من شیعتنا بلاء فصبر، کتب الله له اجر الف شهید؛ هر کس از شیعیان ما به بلایی گرفتار آید و صبر و شکیبایی از خود نشان دهد، خداوند او را ثواب هزار شهید عطا فرماید.» حاکی از فشارهایی است که بر شیعیان وارد می‌شد و امام می‌کوشید بدین وسیله آنان را به مقاومت و خویشن‌داری هر چه بیشتر فرا خواند. در دوران امام باقر علیه‌السلام حکام اموی نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام سخت‌گیری می‌کردند و این سخت‌گیری به دلیل ادعای امامت و زعامت دینی - سیاسی آنها بود و این که امویان را غاصب می‌دانستند. به گزارش تاریخ - که صحت و سقم آن چندان دقیق و روشن نیست - از خلفای [صفحه ۲۴۷] اموی تنها عمر بن عبدالعزیز بود که به طور نسبی برخوردی ملایم با اهل بیت علیهم‌السلام داشت. به همین دلیل، اهل سنت از امام باقر علیه‌السلام درباره‌ی او روایت کرده‌اند که فرمود: عمر بن عبدالعزیز نجیب بنی‌امیه؛ عمر بن عبدالعزیز، نجیب بنی‌امیه است. در منابع شیعه آمده که، عمر بن عبدالعزیز سهم اهل بیت علیهم‌السلام را از بیت‌المال به آنان می‌پرداخت و فدک را به بنی‌هاشم بازگرداند. در خبری آمده که، زمانی امام باقر علیه‌السلام بر عمر بن عبدالعزیز وارد گردید، عمر از وی خواست تا او را نصیحت کند. حضرت فرمود: توصیه‌ی من آن است که، مسلمانان کوچک را فرزند خود بدانی، متوسطان آنان را برادر و بزرگان را پدر؛ به فرزندت رحم کن، به برادرت کمک کن و به پدرت نیکی. در این دوران بیشترین فشارها از ناحیه‌ی هشام بن عبدالملک به اهل بیت علیهم‌السلام وارد می‌شد و کلمات تند و ناسزاهای او بود که در سال صد و بیست و دو زید بن علی را به قیام و شورش واداشت. در ملاقاتی که میان هشام و زید روی داد، هشام حتی ابوجعفر محمد بن علی علیه‌السلام را مورد اهانت قرار داد و با استهزا و ایذاگری خاص اموی امام باقر علیه‌السلام را بقره نامید. زید که از برخورد بی‌ادبانه‌ی او ناراحت شده بود، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را باقر نامید، ولی تو بقره می‌نامی. اختلاف تو با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسیار است. در آخرت هم با آن حضرت مخالفت می‌کنی، هم چنان که در دنیا مخالفت کردی. آن زمان او داخل بهشت می‌شود و تو داخل آتش. در حضور هشام شخصی مسیحی، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دشنام داد و او هیچ واکنشی نشان نداد. بعدها زید روی همین مسأله حساسیت عجیبی داشت. چنان که گفته شده، این برخوردها انگیزه‌ی اصلی و مهم قیام زید بر ضد حکومت اموی بود و حقیقتاً سرآغاز پیدایش قیام‌های متوالی در سرزمین پهناور اسلام به ویژه نواحی شرقی و ایران علیه اموی‌ها گردید. [صفحه ۲۴۸]

سفر امام باقر و فرزندش امام صادق به شام

چنان که در منابع شیعی آمده، امام باقر علیه‌السلام همراه فرزندش امام صادق علیه‌السلام به شام فرا خوانده شدند تا در آنجا تحقیر

گشته و در نتیجه، فکر حکومت و مخالفت را از سر بیرون کنند. امام صادق علیه‌السلام این جریان را در روایتی طولانی نقل نموده که بخش‌هایی را از زبان راوی آن نقل می‌کنیم. هشام بن عبدالملک برای انجام مناسک حج به مکه آمد و امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام در آن سال در مکه بودند. امام صادق علیه‌السلام ضمن جملاتی که حاکی از برتری بنی‌هاشم بر اموی‌ها بود، فرمود: سپاس خدایی را که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به پیامبری برگزید و ما را به وسیله‌ی او مورد احترام و تکریم قرار داد. پس ما برگزیدگان خدا از میان مخلوقات او و خلفای منصوب وی هستیم. خوشبخت کسی است که از ما پیروی نماید و بدبخت کسی است که ما را دشمن داشته و با ما مخالفت کند. این سخنان به هشام رسید. او تا دمشق سکوت اختیار کرد و در این مورد چیزی بر زبان نیاورد. پس از آن که به دمشق رسید. قاصدی به سوی حاکم مدینه فرستاد و از او خواست تا امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام را راهی شام کند. هشام به قصد تحقیر سه روز معطل کرد و روز چهارم آنان را پذیرفت. در آن مجلس که رجال فراوان و شخصیت‌هایی از قریش حضور داشتند، از امام باقر علیه‌السلام - که سنی از ایشان گذشته بود - خواست تا در مسابقه‌ی تیراندازی شرکت نماید. ابتدا امام علیه‌السلام به بهانه‌ی پیری از قبول آن امتناع نمود؛ اما هشام بر خواسته‌ی خود پافشاری می‌کرد. امام علیه‌السلام ناچار کمان به دست گرفته و تیر اول را به هدف نشاند و تیرهای بعدی را یکی پس از دیگری شلیک کرد تا آنکه نه تیر بر هم دوخت. هشام که دچار شگفتی شدیدی شده بود، چنین گفت: ما ظننت ان فی الارض احد یرمی مثل هذا الرامی گمان نمی‌کنم در روی زمین کسی بتواند بهتر از این تیراندازی نماید. سپس با مطرح کردن قرابت نسبی میان بنی‌هاشم و بنی‌امیه خواست تا این دو خانواده را از نظر عظمت مساوی جلوه دهد؛ اما امام باقر علیه‌السلام تأکید نمود که البته خانواده‌های دیگر فاقد کمالات معنوی و فضایل موجود در اهل بیتند. هشام در ادامه‌ی سخنانش تصور و اعتقاد شیعیان در مورد امام علی علیه‌السلام را به باد مسخره گرفت و گفت: [صفحه ۲۴۹] علی مدعی علم غیب بود، در حالی که خدا هیچ کس را بر آن آگاه نساخته است. امام علیه‌السلام در جواب اشاره به نشر معارف قرآن و علوم پیامبر توسط امیرمؤمنان نمود. سرانجام، هشام دستور آزادی آنان و بازگشتشان به مدینه را صادر کرد. در این اثنا میان رهبانان و کشیشان مسیحی مقیم شام و امام باقر علیه‌السلام مصاحبه‌ی برقرار شد - که منابع حدیثی آن را به طور مفصل نقل کرده‌اند. پس از آن بود که هشام دستور داد امام علیه‌السلام هر چه زودتر دمشق را ترک کند تا مبادا مردم شام تحت تأثیر دانش او قرار گیرند. لذا بلافاصله نامه‌ی بی‌به فرماندار مدینه فرستاد و ضمن آن در مورد امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام چنین نوشت: این دو پسر ابوتراب که به قصد مدینه از شام راه افتاده‌اند. ساحر بوده و به دروغ اظهار اسلام می‌کنند؛ زیرا آنان تحت تأثیر رهبانان مسیحی قرار گرفته و به نصارا گرایش پیدا کرده‌اند. من به خاطر قرابتی که با آنان دارم، از آزارشان خودداری کردم. وقتی آنها به مدینه آمدند به مردم بگو: من از کسانی که با آنان معامله یا مصاحفه کنند و بر آنان سلام دهند، ذمه‌ام را بری می‌دانم؛ زیرا آنان از اسلام منحرف شده‌اند. مردم تحت تأثیر فرمان هشام بن عبدالملک قرار گرفته و اهانت‌هایی به حضرت روا داشتند؛ ولی امام علیه‌السلام به نصیحت آنها پرداخت و از عذاب الهی بپوشان داد تا سرانجام دست از اهانت برداشتند [۱۴]. روایت فوق حاکی از حیل‌های هشام به منظور مسخ کردن چهره‌ی اهل بیت و اصرار امامان شیعه در تبیین موقعیت والای اهل بیت بر دیگران است.

بررسی اجمالی ویژگی‌های خلفای معاصر امام باقر

اشاره

امام باقر علیه‌السلام با پنج تن از خلفای اموی معاصر بود که هر کدام آنها در امر حکومت و اداره‌ی جامعه ویژگی‌هایی را دارا بود. بررسی این ویژگی‌ها شرایط اجتماعی و سیاسی دوران امام باقر علیه‌السلام را روشن می‌سازد.

ولید بن عبدالملک

وی نخستین خلیفه‌ی معاصر امام پنجم بود. در شرح زندگانی امام سجاد علیه‌السلام ویژگی‌های او را [صفحه ۲۵۰] به طور اجمال بررسی کردیم. در این جا مهم آن است که، دوران خلافت ولید دوره‌ی فتح و پیروزی مسلمانان در نبرد با کفار بود. در زمان او قلمرو دولت اموی از شرق و غرب وسعت یافت و در نتیجه‌ی آرامشی که در عصر وی بر کشور حکم فرما بود، توانست دنباله‌ی فتوحاتی را که در عصر خلفای پیشین به وجود آمد را بگیرد. به همین جهت قلمرو حکومت ولید از شرق و غرب توسعه یافت و بخش‌هایی از هند، کابل، طوس و مناطق مختلف وسیع دیگری را به قلمرو کشور پهناور اسلامی اضافه نمود. دامنه‌ی فتوحات او تا اندلس امتداد یافت و قشون امپراتوری اندلس از نیروهای تحت فرماندهی موسی بن نصیر - فرمانده سپاه اسلام - شکست خورد و این کشور به دست مسلمانان افتاد. ولید بنا به وصیت پدرش عبدالملک در نخستین روزی که بر منبر خلافت نشست، صریحا گفت: ایها الناس من ابدی ذات نفسه، ضربنا الذی فیه عیناه و من سکت مات بدائه. هر کس مخالفت خود را نسبت به شرایط موجود ابراز کند، گردنش را خواهیم زد و آن کس که در سینه پنهان بدارد از غصه خواهد مرد. مورخینی همچون ابن‌اثیر در کامل التواریخ و محمد بن جریر طبری در تاریخ طبری، ولید را جبار عنید نامیده‌اند. مدت حکومت او نه سال و هشت ماه بود و در هنگام مرگ چهل و پنج سال داشت. وی مردی متکبر، خودپسند و در عین حال بسیار زشت‌رو بود. از بینی او همیشه آب می‌ریخت. پس از مرگش، شاعری بینی او را چنین توصیف کرد: کمثل الفصیل بدا ان ییولا با مرگ ولید بینی او هم که مثل بچه شتر پیشاب می‌کرد، نابود شد. وی در دیر مران جان داد و عمر بن عبدالعزیز که هم برادر زن و هم شوهر خواهر او بود بر جنازه‌اش نماز گزارد و او را در دمشق بیرون دروازه‌ی صغیر به خاک سپردند. از ولید بن عبدالملک نوزده پسر به دنیا آمدند. همچنان که پدرش عبدالملک بن مروان از [صفحه ۲۵۱] هشت زن و چند کنیز صاحب نوزده پسر و دختر شد که فرزند ارشدش همین ولید [۱۵] می‌باشد و مادرش ولاده دختر عباس عیسی بود.

سلیمان بن عبدالملک

در جمادی الآخر سال نود و شش هجری - که ولید در دیر مران به هلاکت رسید - برادرش سلیمان در رمله به سر می‌برد. و ولی عهد ولید بود. پس از مرگ برادرش به دمشق آمد و زمام امور را در دست گرفت. دوران خلافتش کوتاه بود و بیش از سه سال دوام نیاورد. وی مردی فصیح و بلیغ بود و اندامی زیبا و بلند بالا داشت؛ ولی موجودی بود که گویا فقط برای خوردن آفریده شده است. آن چنان در پرخوری افراط کرد که سرانجام بر سر شکم جان سپرد. وی در ماه ربیع‌الاول سال نود و شش بر سریر سلطنت نشست. سلیمان بن عبدالملک با پسر عم خود، عمر بن عبدالعزیز صفای دیگری داشت. بر اساس همین صمیمیت، وی را به ولی عهدی برگزید و هر کجا که می‌رفت عمر را همراه خود می‌برد. در آن سفر که با دبدبه‌ی ملوکانه به مکه عزیمت کرد، عمر بن عبدالعزیز هم ملازم رکابش بود. مورخین جریان استراحتش در منزل یکی از اشراف طایف و پرخوری او در این منزل را به طور مفصل نوشته‌اند [۱۶].

عمر بن عبدالعزیز

طبق وصیت عبدالملک بن مروان - پدر سلیمان - می‌بایست برادر سلیمان یعنی یزید بن عبدالملک ولیعهد سلیمان باشد؛ اما هنگامی که سلیمان بیمار شد و دانست که مرگش فرا رسیده، به عللی عمر بن عبدالعزیز را برای جانشینی خود تعیین کرد. پس از مرگ سلیمان، هنگامی که خلافت عمر بن عبدالعزیز در مسجد اعلام شد، حاضران از این انتخاب استقبال نموده با وی بیعت

کردند. [صفحه ۲۵۲] پدرش عبدالعزیز، پسر مروان بن حکم بود. هنگامی که مروان به خلافت رسید، عبدالعزیز را به فرمانداری مصر گماشت. به علاوه مقدر کرد، پس از مرگ عبدالملک خلافت نصیب او شود، اما عبدالعزیز قبل از برادرش عبدالملک دیده از جهان فرو بست. هر چند اگر زنده هم می‌ماند محال بود که عبدالملک او را بر پسران خود ترجیح دهد. مادرش ام‌عاصم، نواده‌ی عمر بن خطاب و زن عبدالعزیز بود. بر این اساس عمر بن عبدالعزیز بن مروان از جانب مادر، نسب به عمر بن خطاب می‌رساند. عمر بن عبدالعزیز در روز جمعه دهم ماه صفر سال نود و نهم هجری - پس از دفن سلیمان - بر مسند خلافت نشست. آنچه مسلم می‌باشد این است که وی، مردی حریص و دنیا دوست و شیفته‌ی مقام خلافت نبود. عمر بن عبدالعزیز که شاهد وضع پریشان توده‌ها و امواج خشم و تنفر شدید مردم از دستگاه خلافت بنی‌امیه بود، از همان شروع کار، در مقام دلجویی از محرومان و ستم دیدگان برآمد و طی بخشنامه‌ی به استانداران و نمایندگان حکومت مرکزی در ایالات مختلف چنین نوشت: مردم دچار فشار و سختی و دستخوش ظلم و ستم گشته‌اند و آیین الهی در میان آنها وارونه اجرا شده است. زمامداران و فرمانروایان ستمگر گذشته با مقررات و بدعت‌هایی که گذاشته‌اند، کمتر درصدد اجرای حق، رفتار ملایم و عمل نیک بوده‌اند و جان مردم را به لب رسانده‌اند. اینک باید گذشته‌ها جبران گردد و این گونه اعمال متوقف شود. از این پس هر کس عازم حج است، باید مقرری او از بیت‌المال زودتر پرداخت شود تا رهسپار سفر گردد. هیچ یک از شما حق ندارد بدون مشورت من، کسی را کیفر دهد، دستی را ببرد یا احدی را به دار بیاویزد [۱۷]. علاوه بر این، پس از استقرار حکومت خود، اسب‌ها و مرکب‌های دربار خلافت را به مزایده‌ی علنی گذاشت و پول آنها را به صندوق بیت‌المال ریخت و به همسر خود فاطمه، دختر عبدالملک دستور داد تمام جواهرات، اموال و هدایای گران‌بهایی را که پدر و برادرش از بیت‌المال به وی بخشیده بودند به بیت‌المال برگرداند و در غیر این صورت، خانه‌ی او را ترک کند. فاطمه اطاعت کرده تمام جواهرات و زیورآلاتی را که متعلق به بیت‌المال بود، تحویل داد. [صفحه ۲۵۳] عمر بن عبدالعزیز نه تنها همسر خود را با قانون عدل و داد آشنا کرد و حق مردم را از او گرفت، بلکه تمام اموال، دارایی و مستغلات و لباس‌های گران‌بهای سلیمان بن عبدالملک را فروخت و پول آنها را - که بالغ بر بیست و چهار هزار دینار شده بود - به بیت‌المال برگرداند. عمر بن عبدالعزیز که اصلاحات اجتماعی و مبارزه با فساد را بدین گونه از خانه‌ی خود و دستگاه خلیفه‌ی قبلی شروع کرده بود، شعاع مبارزه را وسعت داد و بنی‌امیه و عموزادگان خود را به پای حساب کشاند و به آنها فرمان داد، اموال عمومی را که تصاحب کرده‌اند، به بیت‌المال برگردانند. او با قاطعیت تمام، کلیه‌ی اموالی را که بنی‌امیه به زور از مردم گرفته بود، از آنها بازستاند و به صاحبانشان تحویل داد و دست امویان را تا حد زیادی از مال و جان مردم کوتاه نمود [۱۸]. این اصلاحات بر بنی‌امیه گران آمد و بر ضد او تحریکاتی را شروع کردند. در همین رابطه عده‌ی از بستگان و نزدیکان با او دیدار کرده و گفتند: «آیا نمی‌ترسی که قومت بر ضد تو شوریده، حکومت تو را واژگون سازند؟» عمر در پاسخ آنان گفت: «من غیر از حساب روز قیامت، از هیچ چیز دیگری نمی‌ترسم. آیا مرا از کودتا می‌ترسانید.» [۱۹]. از کارهای بسیار برجسته و ارزشمند عمر بن عبدالعزیز، از میان برداشتن سب و ناسزا به امیرمؤمنان علیه‌السلام بود. وی با این اقدام خود بدعت ننگین و ریشه‌دار شصت و نه ساله را از میان برداشت. دیر زمانی بود که به دستور معاویه بن ابی‌سفیان و پس از هلاکت او به دستور مستمر خلفای بنی‌امیه، خطبا و حکام در دمشق و ولایات دیگر، روزهای جمعه امام علی علیه‌السلام را لعن می‌کردند. عمر بن عبدالعزیز در نخستین روز خلافت خود این قانون کفرآمیز را لغو کرد و دستور داد به جای لعن بگویند: «ان الله یأمر بالعدل و الاحسان» خداوند به عدالت و نیکوکاری و بخشش به خویشان فرمان می‌دهد [۲۰]. [صفحه ۲۵۴] این اقدام ارزشمند با استقبال مردم رو به روشد و شعرا و گویندگان، این عمل را مورد ستایش قرار دادند. از کارهای مهم دیگر عمر بن عبدالعزیز، آن بود که در جهت دفع ظلم از ساحت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به فرماندار مدینه دستور داد، فدک را به بنی‌فاطمه صلی الله علیه و آله و سلم واگذارند. عمر بن عبدالعزیز در این اقدام جوان مردانه و خداپسندانه‌ی خود مشتئ پولادین به دهان ابوبکر و عمر زد. فدک در تاریخ اسلام داستان تلخ و پر ماجرابی دارد؛ اما به طور

اجمالی سیر تاریخی آن چنین است که، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را در زمان خود به دخترش فاطمه علیها السلام بخشید و پس از رحلت پیامبر، ابوبکر به زور آن را از حضرت فاطمه علیها السلام گرفت و جزو اموال دولتی اعلام کرد. از آن زمان به بعد بین خلفا دست به دست گشت تا آن که معاویه در زمان حکومت خود، آن را به مروان بخشید و مروان آن را به پسرش عبدالعزیز اهدا نمود. پس از مرگ عبدالعزیز فدک به فرزندش عمر بن عبدالعزیز رسید و وی آن را به فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام تحویل داد و گفت: «فدک مال آنهاست و بنی امیه حقی در آن ندارند.» متأسفانه پس از مرگ عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک مجدداً فدک را از سادات فاطمی باز پس گرفت و در اختیار بنی امیه قرار داد. شیخ صدوق (ره) در کتاب الخصال نقل می کند که، عمر بن عبدالعزیز فدک را در جریان سفر به مدینه در دیداری که با حضرت باقر علیه السلام داشت، به او مسترد کرد [۲۱]. گویا به این دلیل خدمات عمر در رفع برخی مظالم از خاندان پیامبر علیه السلام بود که امام باقر علیه السلام می فرمود: عمر بن عبدالعزیز نجیب دودمان بنی امیه است. حکومت عمر بن عبدالعزیز، حدود دو سال به طول انجامید. در دوران خلافت خود تمام امتیازات و انعام‌هایی که برای بنی امیه مقرر شده بود، لغو نمود و اصول طبقاتی را طبق نص قانون اسلام از اساس واژگون ساخت و به جای آن تساوی و برابری برقرار نمود. [صفحه ۲۵۵] بنی امیه احساس کرد که از این مرد جز حق و عدل بهره‌ی نبخواهند برد و احتمال داد که اگر به وی مهلتی داده شود، بعید نیست حق خلافت را به آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم - که شایسته‌اش هستند - واگذار کند و بنابر همین تشخیص وی را به وسیله‌ی غلامی که محرم زندگی‌اش بود، مسموم ساختند. عمر بن عبدالعزیز در روز جمعه دهم ماه صفر سال نود و نهم هجری به خلافت رسید و در روز جمعه بیست و چهارم ماه رجب سال صد و یک هجری از این جهان رخت بربست. یزید بن عبدالملک مروان بر جنازه‌اش نماز گزارد و او را در دیر سمعان به خاک سپردند. گروهی از شعرا برایش مرثیه گفتند. در این میان قطعه شعر سید شریف رضی رحمه الله در رثای او در خور توجه است. وی، عمر بن عبدالعزیز را چنین مرثیه می گوید: ای پسر عبدالعزیز! اگر چشمان من بر بنی امیه بگرید، تنها بر تو جوان مرد اموی خواهد گریست. این تو بودی که خاندان ما را از دشنام و ناسزا تنزیه کردی و اگر از دست من بر می آمد تو را پاداش می دادم. ای دیر سمعان! هرگز ابرهای بارنده ترکت نگویند، چرا که بهترین جنازه از آل مروان را تو در آغوش داری. عمر بن عبدالعزیز به هنگام مرگ چهل سال داشت. برخی نوشته‌اند، نخستین کسی که به امر عمر بن عبدالعزیز به جمع‌آوری احادیث پرداخت، محمد بن مسلم بن شهاب زهری بود. [۲۲].

یزید بن عبدالملک

پس از مرگ عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک بر سر کار آمد. وی پسر عاتکه - دختر یزید بن معاویه - بود و به همین جهت او را یزید نامیدند. یزید بن عبدالملک مردی عیاش، خوشگذران و لابلالی بود که هیچ پایبندی به اصول اخلاقی و دینی نداشت. از این رو، ایام خلافت او یکی از سیاه‌ترین و تاریک‌ترین ادوار حکومت بنی امیه به شمار می‌رود. در زمان حکومت وی هیچ فتح و پیروزی و هیچ حادثه‌ی درخشانی در جامعه‌ی اسلامی اتفاق نیفتاد. [صفحه ۲۵۶] یزید بن عبدالملک در بیست و پنجم ماه رجب سال صد و یک هجری، یک روز پس از مرگ عمر بن عبدالعزیز بر سریر خلافت قرار گرفت و مسلم است که از نو با دست او باید رسم گذشتگان تجدید می‌شد و خاطره‌ی عمر بن عبدالعزیز - که همچون جمله‌ی معترضه‌ی در خاطرات امیرالمؤمنین‌های آل مروان جا گرفته بود - فراموش شود. او که در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز ولی عهد بود، چهره‌ی حقیقی و ماهیت خود را در ورای ظاهری فریبنده و قیافه‌ی مقبول پوشاند و از این رهگذر، افکار عمومی را به سوی خود جلب کرد. به همین جهت خلافت او نخست با استقبال مردم رو به رو شد، به ویژه آنکه در نخستین روزهای زمامداری‌اش اعلام کرد که برنامه‌ی خلیفه‌ی سابق را ادامه خواهد داد. این وعده برای مردمی که طعم شیرین اجرای حق و عدالت را در زمان عمر بن عبدالعزیز - ولو به طور نسبی و در مدتی

کوتاه - چشیدند، نوید امید بخشی بود؛ ولی طولی نکشید که این انتظار مبدل به یأس و نومیدی گردید و پس از چندی که زمامداری وی گذشت، برنامه عوض شد و وعده‌ها همه پوچ از آب درآمد. ابن‌قتیبی دینوری می‌نویسد: یزید ابتدا به خاطر اخلاق فریبنده‌ی خود در میان قریش محبوبیت داشت و اگر پس از رسیدن به خلافت طبق روش عمر بن عبدالعزیز رفتار می‌نمود، مردم از او شکایت نمی‌کردند؛ ولی وی برخلاف انتظار همه پس از به قدرت رسیدن، تغییر روش داد و عینا رفتار نامطلوب برادرش ولید را در پیش گرفت. رفتار او موج نفرت مسلمانان را برانگیخت، به طوری که مردم تصمیم گرفتند او را از خلافت عزل کنند. یزید چنان به حقوق و خواسته‌های مردم بی‌اعتنا بود که حتی گروهی از قریش و عده‌یی از بنی‌امیه به اعمال او اعتراض کردند. وی به جای آنکه انتقادهای مردم را بشنود و در روش خود تجدید نظر نماید، بر خشونت و سخت‌گیری خود افزود و عده‌یی از اشراف قریش و بزرگان بنی‌امیه را به اخلاص در نظم عمومی و شورش و کودتا متهم کرد و به عموی خود محمد بن مروان دستور داد آنها را بازداشت نموده، به زندان بیندازد. این عده نزدیک دو سال در زندان ماندند، آن‌گاه محمد آنها را به وسیله‌ی زهر مسموم نمود و همه را به قتل رساند. یزید غیر از این عده، تعداد سی نفر از رجال قریش را دستگیر کرد و پس از آنکه مبالغ‌زیادی جریمه از آنان گرفت و اموال و دارایی و مستغلاتشان را مصادره نمود، آنان را مورد [صفحه ۲۵۷] آزار و شکنجه‌ی سخت قرار داد و از هستی ساقط کرد و افراد مزبور در گوشه و کنار شام و سایر نقاط پراکنده شده با فقر و تنگدستی به سر می‌بردند. یزید به این هم اکتفا نکرد، بلکه دستور داد تمام کسانی را که با آنان در تماس بودند، به اتهام همکاری با شورشیان و مخالفان حکومت به دار کشیدند. عاتکه دختر یزید بن معاویه از عبدالملک بن مروان سه پسر و یک دختر داشت و بزرگترینشان یزید و دو پسر دیگر مروان و معاویه بودند. عبدالملک این فرزندان را خیلی دوست داشت، چون مادرشان سوگلی حرم عبدالملک بود. حقیقت این است که، عاتکه همسر عبدالملک در شعر و ادب و موسیقی و زیبایی از زنان تاریخی عرب به شمار می‌رود. وقتی که سلیمان بن عبدالملک می‌مرد، ولایت عهدی را ابتدا به عمر بن عبدالعزیز و بعد برای یزید بن عبدالملک وصیت کرد. سلیمان برادرش یزید را دوست نداشت، چرا که یزید مرد زن و شراب بود و برای سلیمان وصیت کردن نسبت به او خیلی سخت بود؛ ولی چاره‌یی نداشت. خودش گفته بود، چه کنم امیرالمؤمنین عبدالملک، ما را به فرزندان عاتکه وصیت کرده است. یزید بن عبدالملک از مدت‌ها قبل، یعنی زمانی که برادرش سلیمان بن عبدالملک زنده بود، کنیزی به نام عالیه را دوست داشت و در طلب او سعی بسیار کرد. سرانجام به قیمت چهار هزار سکه‌ی طلا-وی را خرید؛ ولی سلیمان دستور داد از وی دست بردارد و یزید چاره‌یی جز اطاعت نداشت و به فراق عالیه رضایت داد، اما همیشه دلش پیش او بود. پس از مرگ عمر بن عبدالعزیز، کرسی خلافت را به دست آورد و مجدداً توسط همسرش به عالیه دست یافت. یزید بن عبدالملک دو کنیز داشت که نزدش بسیار عزیز بودند. یکی عالیه و دیگری سلامه، معروف به سلامه القس بود. یزید بن عبدالملک روز جمعه بیست و پنجم ماه شعبان سال صد و پنج هجری در سن سی و هفت سالگی دیده از جهان فرو بست و جنازه‌اش در کنار قبر معشوقه‌اش عالیه به خاک سپرده شد. [صفحه ۲۵۸]

هشام بن عبدالملک

در همان روز جمعه که یزید بن عبدالملک از دنیا رفت، هشام بن عبدالملک بر سریر سلطنت نشست. هشام، مردی بخیل، خشن، جسور ستمگر، بی‌رحم و سخنور بود. وی در جمع آوری ثروت و عمران و آبادی می‌کوشید و در زمان خلافتش بعضی از صنایع دستی رونق یافت. از آنجا که شخصی بی‌عاطفه و سخت‌گیر بود در دروان حکومتش، زندگی بر مردم سخت شد و احساسات و عواطف انسانی در جامعه رو به زوال نهاد و رسم نیکوکاری و تعاون برچیده شد، طوری که هیچ کس نسبت به دیگری دلسوزی و کمک نمی‌کرد [۲۳]. مورخین نوشته‌اند: هشام شهوت شدیدی در جمع‌آوری اسب‌های اصیل و زیبای عربی داشت. وی چهار هزار رأس اسب اصیل در اسطبل سلطنتی جمع کرد. جز او نه در جاهلیت و نه در اسلام هیچ پادشاهی این قدر اسب نداشت. وی مردی

لئیم و دنیا دوست بود و بر خلاف خلفای گذشته به هیچ کس دیناری اعطا نمی کرد. خوی او در جامعه اثر گذاشت و جامعه‌ی اسلامی به پستی و پست فطرتی گروید. در زمان هشام، زید بن علی بن الحسین علیه السلام در عراق قیام کرد. آن طور که مسعودی در مروج الذهب می نویسد: «در سال صد و بیست هجری که هنوز زید بن علی بن الحسین به دمشق نرفته بود تصمیم گرفت بر ضد دستگاه حکومتی قیام کند. با برادر بزرگوارش ابوجعفر امام باقر علیه السلام مشورت کرد و تصریح نمود که قصد دارد در سرزمین عراق قیام کند. امام باقر علیه السلام فرمود: عراق را می گویی؟ همان عراق، همان کوفه که به خدعه و حيله و سست عهدی و فرومایگی معروف است. همان کوفه که جد تو علی بن ابیطالب را آن همه آزار داد و سرانجام محراب عبادت را به خون سرش آغشته ساخت. همان کوفه که با عموی تو حسن بن علی علیه السلام چنان و چنین کرد. همان کوفه که حسین بن علی علیه السلام را به خاک و خون کشید. مگر این همان کوفه نیست که سب و ناسزای خانواده‌ی ما در آنجا رواج یافت.» امام باقر علیه السلام با برادرش زید از آنچه آل مروان خواهند کرد و از دوران حکومتشان سخن گفت و سرانجام وی را از این تصمیم منع نمود و حتی ماجرای قتلش را با ابهام و کنایه بیان کرد؛ ولی زید بن علی علیه السلام از تصمیم خود منصرف نشد و در بازگشت از دمشق به کوفه رفت و به همان ترتیب که امام باقر علیه السلام فرموده بودند پس از شورش به شهادت رسید و جنازه‌اش را در کناسه‌ی کوفه دار زدند. [صفحه ۲۵۹] جنازه‌ی عریان زید، پنج ماه تمام مصلوب بود و پس از آن به دستور هشام بن عبدالملک با داری که بر آن بود به آتش کشیدند و خاکسترش را بر باد دادند. مسعودی در مروج الذهب به مناسبت این حکایت، یعنی نبش قبر زید بن علی و سوزاندن جنازه‌ی مقدسش، حکایت دیگری از نبش قبور بنی امیه به میان آورد که شنیدنی است. وی از قول عمرو بن هانی روایت می کند: هنگامی که بنی عباس بر بنی امیه پیروز گشتند، عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس، فرماندار دمشق شد و به دستور برادر زاده‌اش، ابوالعباس سفاح زمام شام را در دست گرفت. عبدالله بن علی فرمان داد، قبور خلفای اموری را نبش کنند. ۱. در قبر یزید بن معاویه جز یک مشت خاکستر سیاه و دو تکه استخوان چیزی به دست نیامد و استخوان‌هایش را در آوردند. ۲. قبر عبدالملک را نبش کردند و غیر از یک جمجمه‌ی از هم پاشیده چیزی باقی نمانده بود. ۳. در قبر سلیمان بن عبدالملک ستون فقرات و دنده‌هایش هنوز باقی مانده بود. ۴. در قبر ولید بن عبدالملک هیچ نشانی از جنازه نیافتند. ۵. در قبر هشام بن عبدالملک، جسد صحیح و سالم بود و فقط بینی و چشمان او خاک شده بود. عبدالله بن علی دستور داد، بر جنازه‌ی هشام، هفتاد تازیانه زدند و آن گاه این نعش خبیث را با استخوان‌های خلفای بنی امیه یکجا در آتش سوزاندند و خاکسترشان را بر باد دادند. این حکایت‌ها در تاریخ اسلام عبرت آموز است. این امیرالمؤمنین‌ها که حاصل انحراف سقیفه‌ی بنی ساعده بودند. این امیرالمؤمنین‌ها که ساخت امیرالمؤمنین دیگری همچون عمر بن خطابند و جنایت و ظلم و طغیان را به حد اعلا رساندند و خود را بر منبر و محراب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تحمیل کردند، به چنین سرنوشتی مبتلا گردیدند. معاویه بن ابی سفیان، عبدالملک بن مروان و هشام بن عبدالملک را از سیاستمدارترین خلفای بنی امیه دانسته‌اند. باید گفت: این سه نفر از شقی‌ترین، فاسدترین و فرومایه‌ترین فرزندان امیه بوده‌اند که در سایه‌ی دروغ و ریا و قتل نفس و اعمال زور، خویشتن را بر تخت سلطنت نگاه داشتند. [صفحه ۲۶۰] هشام بن عبدالملک در - رصافه - که از آبادی‌های ایالت قنسرین است - در روز چهارشنبه ششم ماه ربیع الثانی سال صد و بیست و پنج هجری به هلاکت رسید. وی در هنگام مرگ، مردی پنجاه و سه ساله بود و نوزده سال و هفت ماه و یازده روز، خلافت کرد. در همان روز چهارشنبه، ولید، پسر یزید بن عبدالملک بن مروان - همان مرد عاشق پیشه و شراب دوست - بر تخت سلطنت نشست. این شخص به شراب خواری و بی بند و باری شهرت داشت؛ اما چون بر مبنای خلفای گذشته و بر اساس سقیفه‌ی بنی ساعده، خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در گرو چند نفر زمین‌دار بود و این زمین‌داران در سایه‌ی خلافت ولید و امثال او بهتر می توانستند بر مردم بدبخت قبایل، شهوات و امیال خود را تحمیل کنند، خلافت به ولید رسید. درست همان طور که خلافت به ابوبکر، عمر، عثمان و بعد به آل امیه انتقال یافت. ولید همان شخصی است که روزی به عنوان تفأل، قرآن را گشود و این آیه‌ی شریفه در آغاز صفحه بود: «و

استفتحو و خاب کل جبار عنید» و هر که جبار عنید بود، مطرود و زیانکار شد. ولید از این تفأل بی نهایت خشمگین گشت، قرآن را به گوشه‌یی انداخت، کمان را برداشت و صفحات مقدس کتاب خدا را هدف تیر قرار داد و این چنین سرود: ای قرآن! جبار عنید را تهدید می‌کنی. آری! من همان جبار عنید هستم که به تو تیر می‌زنم. روز محشر که خدای خود را یافتی، به او بگو ولید با تیر مرا ورق ورق کرد. در اشعار دیگری صراحتاً رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تکذیب کرد و گفت: این هاشمی با خلافت بازی کرد. نه وحی به او رسید و نه کتابی از آسمان آورد. مادر ولید ام‌الحجاج نامیده می‌شد. وی دختر محمد بن یوسف، برادر زاده‌ی حجاج بن یوسف، سفاک معروف عرب بود. ولید بن یزید بن عبدالملک در روز پنج‌شنبه بیست و هشتم ماه جمادی الثانی سال صد و بیست و ششم هجرت در قصر خود در بحرا به قتل رسید. وی چهارده ماه و بیست و دو روز سلطنت کرد و به هنگام مرگ مردی چهل ساله بود. نعش پاره پاره‌ی او را در همان قصر به خاک سپردند. [صفحه ۲۶۱]

امام باقر و رخدادهای سیاسی

شیعیان زیدی یکی از پایه‌های مبحث امامت را قیام امام با شمشیر قرار دادند. از نظر آنها یک شخص علوی، وقتی امام شناخته می‌شد که قیام مسلحانه نماید. در غیر این صورت او را به رسمیت نمی‌شناختند. اگر به نتیجه‌ی این عقیده توجه کنیم، حاصل آن را جز در چند قیام نافرجام و پراکنده که به وسیله‌ی نفس زکیه، ابراهیم برادر نفس زکیه، حسین بن علی معروف به شهید فخر و تعدادی دیگر در گوشه و کنار کشور پهناور اسلامی به وقوع پیوست، نخواهیم یافت. هیچ کدام از این قیام‌های مسلحانه - بجز قیام طبرستان که در زیدی یا امامی بودن رهبران آن تردید وجود دارد و به احتمال قوی زیدی بودند - به موفقیت چشم‌گیری دست نیافتند. نتیجه‌ی این عقیده آن شد که: اولاً: آنها به دنبال برگزیدگان خدا، یعنی ائمه‌ی اطهار علیه‌السلام، نرفتند؛ بلکه به دنبال هر شخص علوی که شمشیر به دست گرفت روانه شدند. ثانیاً: از نظر فرهنگی، در زمینه‌ی تفسیر و فقه و کلام هرگز نتوانستند همچون شیعیان امامی، دارای یک فرهنگ منظم و منسجم باشند و در زمینه‌ی فقه، تقریباً دنباله‌رو فقه حنفی و در کلام به طور کامل پیرو معتزله بودند و این در حالی است که اقدامات علمی امامان شیعه و به ویژه امام باقر و امام صادق علیه‌السلام سبب پیدایش مکتبی با فرهنگی غنی و خاص خود گردید که بعدها به مکتب جعفری شهرت یافت. گرچه شهرت آن به مکتب باقری هم گراف نبود. این مکتب فکری که در تمام موارد، علوم اهل بیت را به طور منظم ارائه می‌دهد، نتیجه‌ی بیش از نیم قرن تلاش امامان شیعه است (۱۴۸ - ۹۴). انتخاب چنین وضعی در جامعه‌ی سیاسی آن روز، طبعاً نمی‌توانست همراه با شرکت در اقدامات سیاسی مهم باشد؛ چرا که اموی‌ها و عباسی‌ها برای بقای حکومت خود هر مخالفتی را به شدت سرکوب می‌کردند. ائمه‌ی شیعه در این برهه، موضع اصلی خویش را بیان معارف دینی و تدوین فرهنگ مذهبی قرار دادند و این بدان معنا نبود که، ائمه‌ی شیعه هیچ وقت بر ضد زورگویان حاکم، موضع‌گیری نمی‌کردند. تقریباً همه شیعیان و حتی امویان به خوبی می‌دانستند، رهبران شیعه مدعی خلافتند. همچنان که در کلماتی از امام باقر علیه‌السلام نقل شده، خلافت حق آنها و حق اجدادشان بوده و قریش آن را به زور از دست آنها خارج کرده است. از این رو شیعیان خود را از همکاری [صفحه ۲۶۲] با حکام - جز در مواردی استثنایی که به دلایل خاصی تجویز می‌شد - منع می‌کردند. اما این مسأله به شکل یک مبارزه‌ی رسمی، پی‌گیر و مسلحانه و شرکت در قیام‌های انقلابی تحقق نیافت، بنابراین مخالفت و دعوت به عدم همکاری و مبارزه‌ی منفی از مواضع روشن و مشخص امام علیه‌السلام بود. عقبه بن بشیر اسدی یکی از شیعیان، نزد امام باقر علیه‌السلام آمد و با اشاره به جایگاه بلند خود در میان قبیله‌اش گفت: «ما در قبیله‌ی خویش عریفی [۲۴] داشتیم که مرده است. افراد قبیله می‌خواهند مرا به جای او به این سمت برگزینند. نظر شما در این مورد چیست؟» امام باقر علیه‌السلام فرمود: آیا با حسب و نسب خود بر ما منت می‌گذاری؟ خدا کسانی را که مؤمنند به وسیله‌ی ایمانشان به جایگاه بلندی می‌رساند، در حالی که مردم او را پست می‌شمارند؛ و کسانی را که کافرند خوار کرد، در حالی که مردم او را بزرگ می‌دارند. اما اینکه می‌گویی

قبیله‌ی تو عریفی داشت که مرده و آنها در نظر دارند، تو را به جای او معرفی نمایند، چنانچه از بهشت بدت می‌آید و آن را دوست نداری، عریفی قبیله‌ات را بپذیر؛ چرا که اگر حاکم، خون مسلمانی را بریزد، تو در خونش شریک خواهی شد و چه بسا از دنیایشان هم چیزی به دست نرسد. این روایت نشان می‌دهد که امام علیه‌السلام چه گونه شیعیان خود را از داشتن هر مقامی در دستگاه حکومتی - حتی در حد عریفی که مسئولیت چندانی هم نداشت - منع می‌فرمود و دلیل آن را ستم حکام نسبت به مردم و شرکت این افراد در گناه آنان بیان می‌نمود. امام باقر علیه‌السلام به شیوه‌های مختلفی مردم را تشویق به اعتراض و نصیحت حکام می‌کرد. در روایتی از آن حضرت رسیده است که: من مشی الی سلطان جائر فاصره بتقوی الله و وعظه و خوفه کان له مثل اجر الثقلین من الجن و الانس و مثل اجورهم. کسی که نزد سلطان ظالمی رود، او را موعظه نماید و دعوت به تقوای الهی کند و از قیامت بترساند، برای او همچون پادشاه جن و انس خواهد بود. تقیه، یکی از اصولی‌ترین سپرهای است که شیعه در پناه آن خود را در دوران‌های سیاه [صفحه ۲۶۳] استبداد اموی حفظ نمود. چنان که امام باقر علیه‌السلام از پدر بزرگوارش نقل کردند که فرمود: ان التقیه من دینی و دین آبائی، و لا دین لمن لا تقیه له تقیه دین من و دین پدران من است. کسی که تقیه ندارد، دین ندارد. در مورد ادعای امامت در خاندان اهل بیت، ادله و شواهد تاریخی زیادی وجود دارد و این مسأله برای اغلب مردم روشن بوده و همه می‌دانستند که امامان شیعه، امامت را منحصر حق خود می‌دانند. امام باقر علیه‌السلام و سایر امامان بر بطلان کار خلفای حاکم و عدم مشروعیت آنها تأکید داشتند و لزوم برقراری امامت راستین را در جامعه‌ی اسلامی مطرح می‌کردند. امام علیه‌السلام به محمد بن مسلم می‌فرماید: ای محمد! هر کس از این امت، بدون امامی آشکار و عادل و منصوب از جانب خداوند به سر برد، گمراه شده به حیرت می‌افتد و اگر در این حال بمیرد، در حال کفر و نفاق مرده است. ای محمد! سردمداران جور و ستم و پیروانشان از دین خدا منحرف شده به ضلالت افتاده‌اند و دیگران را به گمراهی می‌کشاند. کارهایی که انجام می‌دهند به خاکستری می‌ماند که در روز طوفانی، باد شدیدی بر آن وزیده باشد. از آنچه انجام داده‌اند چیزی دستگیرشان نمی‌شود و این جز گمراهی از حق چیز دیگری نیست. نتیجه‌ی این بیانات، سوق دادن مردم به سمت اهل بیت و روشن ساختن آنها نسبت به جور و ستم والیان و حاکمان بر مردم بود. تکیه‌های مکرر امام بر اینکه ولایت در کنار نماز و روزه و حج و زکات، پنج حکم اساسی اسلام می‌باشد، بر همین اساس بود. چنان که در دنباله‌ی حدیث به منظور تأکید بر امر ولایت می‌فرماید: خداوند مردم را به چیزی فرا نخوانده که به پایه‌ی ولایت برسد. با این حال مردم چهار تا را گرفتند و ولایت را رها کردند. روایت است که، روزی امام باقر علیه‌السلام بر هشام بن عبدالملک وارد شد و به عنوان خلیفه و امیرالمؤمنین به او سلام نکرد. هشام ناراحت گشته، به مردمی که در اطرافش بودند، دستور داد تا امام را سرزنش کنند. پس از آن هشام به امام علیه‌السلام گفت: در هر زمانی یکی از شما میان مسلمانان اختلاف افکنی کرده و مردم را به سوی خود فرا خوانده است. سپس به توییح امام پرداخت و مردم را امر به سرزنش وی کرد. در این حال امام علیه‌السلام رو به مردم کرده فرمود: ای مردم! کجا می‌روید؟ به کجا رانده می‌شوید؟ شما در آغاز به وسیله‌ی ما اهل بیت هدایت [صفحه ۲۶۴] شدید و سرانجام کار شما با ما به پایان می‌رسد. اگر شما زودتر زمام امور را در دست گرفتید، در پایان کار اداره‌ی امت اسلامی و امور آن به دست ما خواهد بود. ما خانواده‌ی هستیم که عاقبت با ماست. خداوند می‌فرماید: عاقبت کار از آن پرهیزگاران است. هشام دستور بازداشت امام را صادر کرد. کسانی که در زندان با آن حضرت بودند، تحت تأثیر قرار گرفتند و شیفته‌ی وی شدند. وقتی هشام از این موضوع آگاه گشت، دستور داد امام را به مدینه بازگردانند [۲۵].

ممنوعیت نوشتن حدیث

به دنبال انحراف‌های عمیقی که پس از رحلت پیامبر در جامعه‌ی اسلامی به وقوع پیوست، حادثه‌ی اسفبار دیگری هم رخ داد که آثار شوم و زیانبار آن مدت‌ها بر جهان اسلام سنگینی می‌کرد و آن عبارت بود از: جلوگیری از نقل و نوشتن و تدوین حدیث. با

آنکه احادیث و گفتار پیامبر، بعد از قرآن مجید در درجه‌ی دوم اهمیت قرار گرفته است و پس از کتاب آسمانی، بزرگترین منبع فرهنگ اسلامی به شمار می‌رود و اصولاً این دو از هم قابل تفکیک نمی‌باشند، خلیفه‌ی اول و دوم به مخالفت با نقل و تدوین حدیث برخاستند و به بهانه‌های پوچ و بی‌اساس و در واقع با انگیزه‌های سیاسی از هر گونه فعالیت مسلمانان در زمینه‌ی نقل و کتابت حدیث به شدت جلوگیری نمودند. ابوبکر، خلیفه‌ی اول گفت: از رسول خدا چیزی نقل نکنید و اگر کسی از شما درباره‌ی مسأله‌ی پرسید، بگویید: کتاب خدا، قرآن در میان ما و شماست، حلالش را حلال و حرامش را حرام بشمارید. خلیفه‌ی دوم برای جلوگیری از نوشتن احادیث پیامبر طی بخشنامه‌ی بی‌به‌تمام مناطق اسلامی نوشت: هر کس حدیثی از پیامبر نوشته، باید آن را از بین ببرد. عمر تنها به صدور این بخشنامه اکتفا نکرد، بلکه به تمام یاران پیامبر و حافظان حدیث اکیدا هشدار داد که از نقل و کتابت حدیث خودداری کنند. قرظ بن کعب یکی از یاران مشهور پیامبر می‌گوید: هنگامی که عمر ما را به سوی عراق روانه کرد، خود مقداری با ما راه آمد و گفت: آیا [صفحه ۲۶۵] می‌دانید چرا شما را بدرقه کردم؟ گفتیم: حتماً خلیفه برای احترام ما که یاران پیامبر بودیم قدم رنجه کرده‌اند. گفت: گذشته از احترام شما به این جهت شما را بدرقه نمودم که مطلبی را توصیه کنم تا به پاس پیاده‌روی و بدرقه‌ام آن را انجام دهید. آن گاه افزود: شما به منطقه‌ی می‌روید که مردم آنجا، با زمزمه‌ی تلاوت قرآن فضای مسجد و محفل خود را پر کرده‌اند. توصیه‌ی من به شما این است که آنها را به حال خود واگذارید و مردم را با احادیث، مشغول نسازید و با نقل حدیث از خواندن قرآن باز ندارید. قرآن را پیراسته از هر سخن و حدیثی برای مردم بخوانید و از پیامبر کمتر حدیث به میان آورید. من هم در این کار با شما همکاری خواهم کرد. وقتی که قرظ به محل مأموریت خود وارد شد، به او گفتند: برای ما حدیث نقل کن. وی در پاسخ گفت: خلیفه ما را از نقل حدیث باز داشته است. عمر در دوران خلافتش یک بار تصمیم گرفت، احادیث پیامبر را بنویسد، آن گاه به منظور تظاهر به آزادی، موضوع را با مردم در میان نهاد و پس از یک ماه اندیشیدن، راه چاره را یافت و به مردم اعلام کرد: امت‌های گذشته را به یاد آوردم که با نوشتن بعضی کتاب‌ها و توجه زیاد به آنها از کتاب آسمانی خود بازماندند. لذا من هرگز کتاب خدا را با چیزی درهم نمی‌آمیزم. خلیفه در این باره تنها به سفارش و تأکید اکتفا نکرد، بلکه هر کس را که اقدام به نقل حدیثی می‌نمود، به شدت مجازات می‌کرد. چنان که روزی به ابن مسعود و ابودرداء و ابوذر - که هر سه از شخصیت‌های بزرگ صدر اسلام بودند - گفت: این حدیث‌ها چیست که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کنید. آن گاه آنها را زندانی کرد و این سه تن تا هنگام مرگ عمر در زندان به سر می‌بردند. این گونه کیفرها و سخت‌گیری‌ها موجب شد که، سایر مسلمانان جرأت نقل و کتابت حدیث را نداشته باشند و احادیث نبوی در سینه‌ی حافظان حدیث بماند و مسلمانان از این منبع بزرگ فرهنگ اسلامی، مدت‌ها محروم گردند، به حدی که شعبی می‌گوید: «یک سال با پسر عمر همنشین بودم. برای نمونه از وی حتی یک حدیث از قول پیامبر نشنیدم.» سائب بن یزید می‌گوید: [صفحه ۲۶۶] «از مدینه تا مکه با سعد بن مالک همسفر بودم. در طول سفر حتی یک حدیث از پیامبر نقل نکردم.» این ممنوعیت چنان اثر شومی در جامعه برجا گذاشت که عبدالله بن عمر با آنکه به دستور پیامبر احادیث آن حضرت را ضبط کرده بود، بر اثر بخشنامه‌ی خلیفه آن چنان کتاب خود را پنهان ساخت که هرگز در کتب حدیث نامی از آن کتاب به چشم نمی‌خورد. ناگفته پیداست، زیان‌هایی که از این ممنوعیت متوجه اسلام گردید، قابل جبران نبود؛ زیرا کتابت حدیث پیامبر قریب صد سال متروک گشت و آن کلمات بلند در میان مسلمانان مورد مذاکره قرار نگرفت. از همه بدتر آنکه عده‌ی مزدور و دروغ پرداز، از این فرصت استفاده نموده مطالب دروغ و بی‌اساس را به نفع حکومت‌ها و زمامداران وقت به صورت حدیث جعل می‌کردند. وقتی مدرک منحصر به حافظه گردد، طبعاً هر کسی می‌توانست همه گونه ادعایی بنماید، چون نه کتابی در کار بوده نه دفتر و حسابی. پیداست که در چنین شرایطی ده‌ها ابوهریبه به وجود آمده، برای بهره‌برداری‌های نامشروع، خود را محدث واقعی جا می‌زدند. این وضع تا اواخر قرن اول هجری، یعنی تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز سال‌ها ادامه یافت. عمر بن عبدالعزیز با یک اقدام شجاعانه این بدعت شوم را از میان برداشت و مردم را به نقل و تدوین حدیث تشویق کرد. او

طی بخشنامه‌یی به منظور ترغیب و تشویق دانشمندان و راویان به این کار، چنین نوشت: انظروا حدیث رسول الله، فاکتبوه، فانی خفت دروس العلم و ذهاب اهله احادیث پیامبر را جمع‌آوری کرده، بنویسید: زیرا بیم آن دارم که دانشمندان و اهل حدیث از دنیا بروند و چراغ علم، خاموش گردد. بنا به گفته‌ی بخاری، عمر بن عبدالعزیز، نامه‌یی مشابه مضمون فوق از شام به ابی‌بکر بن حزم - که از جانب وی حاکم مدینه بود - نوشت. ولی این آغاز کار بود و مدت‌ها زمان نیاز داشت تا یک قرن عقب افتادگی جبران گردد و احادیث پیامبر، احیا شود و آنچه در حافظه‌ها بود - که طبعاً آمیخته به برخی تحریف‌های عمدی یا سهوی است - روی کاغذ بیاید. [صفحه ۲۶۷] از آنجا که دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز کوتاه بود، این برنامه به سرعت پیشرفت نکرد؛ زیرا پس از او، یزید بن عبدالملک و هشام بن عبدالملک، زمام امور را در دست گرفتند و چیزی که در حکومت آنها مطرح نمی‌شد، دلسوزی به حال اسلام و مسلمانان بود. بعضی نوشته‌اند: نخستین کسی که به فرمان عمر بن عبدالعزیز احادیث را جمع‌آوری کرد، محمد بن مسلم بن شهاب زهری بود. البته باید توجه داشت که، گرچه از زمان عمر بن عبدالعزیز، نقل و کتابت حدیث آزاد گردید، اما از یک طرف احادیث مجعول دوران فترت کتابت حدیث وارد مجموعه‌های حدیثی شد و از طرف دیگر محدثان رسمی و طرفدار حکومت از نقل احادیثی که به نفع اهل‌بیت و شیعه بود، خودداری کرده، آنها را کتمان می‌نمودند. البته در اینجا این سؤال پیش می‌آید که علت ممنوعیت نقل و ضبط حدیث چه بوده و خلیفه‌ی دوم با چه مجوزی چنین بخشنامه‌یی را صادر کرد. در صورتی که همه می‌دانیم احادیث و گفتار پیامبر مانند قرآن حجت بوده و پیروی از آن بر همه‌ی مسلمانان واجب است. قرآن درباره‌ی کلیه‌ی مطالبی که پیامبر می‌فرمود، اعم از قرآن که گفتار خداست و حدیث که الفاظ آن از رسول الله می‌باشد؛ ولی مفاد آن مربوط به جهان وحی است، می‌فرماید: هرگز پیامبر در گفتار خود از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید و هر چه بگوید طبق وحی الهی است [۲۶]. در پاسخ این سؤال، توجیهاً بی‌اساسی از طرف طرفداران دستگاه خلافت بیان شده است که از آوردن آنها صرف‌نظر می‌نمایم.

شیعه، پایه‌گذار تدوین حدیث

خوشبختانه شیعیان از همان دروان حیات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در این زمینه کوشش‌های فراوانی به عمل آوردند و به پیروی از امیرمؤمنان علیه‌السلام در نقل و ضبط و تدوین حدیث پیشگام شدند و آثار گران‌بها و مجموعه‌های ارزنده‌یی از اخبار و احادیث به یادگار گذاشتند. علی علیه‌السلام نخستین کسی بود که احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را جمع‌آوری کرد. پیامبر احادیثی [صفحه ۲۶۸] را املا می‌کرد و علی علیه‌السلام آنها را می‌نوشت و به صورت یک کتاب تدوین شده درآورد. این کتاب پس از امام علی علیه‌السلام در اختیار ائمه علیه‌السلام بود تا آنکه به امام باقر علیه‌السلام منتقل گردید. روزی حکم بن عتیه آن را نزد امام باقر علیه‌السلام دید. وی در مسأله‌یی با امام علیه‌السلام اختلاف نظر پیدا کرده بود، حضرت آن کتاب را به وی نشان داده، حدیث مربوط به مسأله‌ی مورد اختلاف را در آن ارائه کرد و فرمود: این خط علی علیه‌السلام و املا‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. از این گذشته علی علیه‌السلام کتاب دیگری پیرامون دیات تدوین کرده بود که صحیفه نامیده می‌شد و آن را به صورت طومار به شمشیر خود می‌بست. از آن حضرت نقل شده است که فرمود: نزد ما کتابی نیست که آن را بخوانیم، جز کتاب خدا و این صحیفه. مطالب صحیفه شامل حکم شرعی زخم‌ها و جراحات بوده است. گفتار علی علیه‌السلام درباره‌ی صحیفه به روشنی نشان می‌دهد که در آن زمان هیچ کتاب دیگری غیر از قرآن نوشته نشده بود و علی علیه‌السلام نخستین تدوین‌کننده‌ی حدیث و فقه است. اگر جامعه‌ی تسنن بر اثر بدعت نهی از نوشتن حدیث، صد سال یا بیشتر احادیث اسلامی را ضبط نکردند، خوشبختانه جامعه‌ی تشیع در این راه پیشقدم شد؛ زیرا در زمان خود پیامبر غیر از امام علی علیه‌السلام ابورافع، یکی از یاران آن حضرت - که از دستداران امام علی علیه‌السلام بود - کتابی به نام السنن و الاحکام و القضا یا نوشت و احکام و سنن مخصوص در

ابواب مختلف اسلام، مانند نماز، روزه، زکات، حج و مرافعات گرد آورد. اگر ما این کتاب را نخستین کتاب حدیثی بدانیم که توسط صحابه تدوین شده، می‌توانیم آن را نخستین کتاب فقهی از این نوع نیز بشماریم. ابورافع هنگامی این کتاب را نوشت که کتابت حدیث و گفتار پیامبر از نظر دستگاه خلافت، جرم بزرگی به شمار می‌رفت. پس از ابورافع، نویسندگان شیعه در همان دوران فترت کتابت حدیث، به ضبط و نوشتن احادیث اسلامی پرداختند و از این طریق سخنان پیشوایان خود را از دستبرد تحریف و دیگر آفات زمان حفظ نمودند. این برنامه از زمان امام علی علیه‌السلام تا زمان پیشوای پنجم ادامه داشت و در زمان امام باقر علیه‌السلام پیشرفت درخشانی یافت. طوری که هنگام صدور دستور عمر بن [صفحه ۲۶۹] عبدالعزیز مبنی بر جمع‌آوری و تدوین حدیث، هر کدام از یاران و شاگردان برجسته‌ی پیشوای پنجم، هزاران حدیث را حفظ داشتند. محمد بن مسلم، از شخصیت‌های بزرگ شیعه و از راویان بسیار بلند پایه و با فضیلت بود و نمونه‌ی بارزی از شاگردان برجسته‌ی پیشوای پنجم در فقه و حدیث می‌باشد. او اهل کوفه بود و طی چهار سال اقامت در شهر مدینه، پیوسته به محضر امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام شرفیاب می‌شد و بهره‌ها می‌اندوخت. وی می‌گوید: درباره‌ی هر موضوعی که به نظرم می‌رسید از امام صادق علیه‌السلام می‌پرسیدم و جواب می‌شنیدم، طوری که سی هزار حدیث از امام پنجم علیه‌السلام و شانزده هزار حدیث از امام صادق علیه‌السلام فرا گرفتم [۲۷].

شاگردان مکتب امام باقر

اشاره

امام باقر علیه‌السلام که باقرالعلوم لقب داشت، شمع جمع علما، صاحب‌دلان و اربابان حکمت و عرفان بود. علمای معاصر او عموماً از محضرش کسب علم و کمال می‌کردند و همه شاگرد مکتب او بودند. در میان آنان عده‌ی انگشت شمار بر اساس استعداد و ذوق و حالی که داشتند، بیشتر توانستند از آفتاب فکر و معرفت امام باقر علیه‌السلام بهره‌مند شوند.

عبدالله بن شریک

از شاگردان پرهیزگار و عارف امام علیه‌السلام بود و کنیه‌اش ابوالمحجل است. امام باقر علیه‌السلام درباره‌ی وی می‌گفت: گویا عبدالله را می‌بینم که عمامه‌ی سیاه بر سر دارد و گوشه‌های عمامه‌اش را از دو سو بر سینه‌اش آویخته و در کنار قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده است و به صدای وی تکبیر و تهلیل می‌گوید و این ذکر مقدس را تکرار می‌کند.

زراره بن اعین

وی از قبیله‌ی شیبیان و اهل کوفه می‌باشد. محضر امام باقر علیه‌السلام، امام صادق علیه‌السلام و امام کاظم علیه‌السلام را درک کرد. امام صادق علیه‌السلام زراره، ابوبصیر و محمد بن مسلم را حفاظ الدین نامید و فرمود: این جمع، احادیث پدرم را زنده می‌داشتند و بر اسرار ما امانت می‌ورزیدند. [صفحه ۲۷۰] زراره از اعلام اربعه شمرده شده است. مردی سفید چهره، خوش هیكل و دانشمند بود و در صنعت جدل و قوانین استدلالی مهارت داشت و کسی نمی‌توانست با وی احتجاج کند. علمای کلام طایفه‌ی امامیه عموماً از معلومات کلامی وی استفاده کرده‌اند. گرچه کثرت عبادت به وی مجال نمی‌داد تا در رشته‌ی کلام به مطالعات بیشتری بپردازد؛ ولی مع هذا در این رشته بی‌نظیر بود. در سال صد و پنجاه هجری از دنیا رفت و به هنگام مرگ هفتاد سال داشت.

یزید بن معاویه

وی از قبیله‌ی بنی‌عجل و از اعیان اصحاب امام علیه‌السلام بوده است. صحابه اجماعاً وی را موثق و مصدق شمرده‌اند و از فتاوی‌ی فقهیه‌ی وی استفاضه کرده‌اند.

محمد بن مسلم

وی از ثقفی‌های کوفی بوده و مردی دانشمند، ثروتمند و عالی مقام به شمار می‌رفت. امام صادق علیه‌السلام به عبدالله بن ابی‌یعفور فرمود: چرا مسایل دین را از محمد بن مسلم نمی‌پرسید. مگر نمی‌دانید که این مرد آنچه می‌داند از پدرم امام باقر علیه‌السلام شنیده است.

لیث بن بختری

وی همان ابوبصیر معروف است که از سرشناسان اصحاب امام صادق علیه‌السلام به حساب می‌آید. از آنجایی که وی نابینا بود، ابوبصیرش گفته‌اند و کنیه‌اش ابومحمد می‌باشد. در میان اصحاب امام صادق علیه‌السلام دو مرد یکی ابوبصیر و دیگری عبدالله بن محمد اسدی از دو چشم نابینا بوده‌اند. ابوبصیر، لیث بن بختری مرادی از صحابه‌ی نامی امام باقر علیه‌السلام شمرده می‌شود.

عبدالله بن ابی‌یعفور

امام صادق علیه‌السلام از اطاعت و ایمان ابن ابی‌یعفور بسیار خرسند بود و می‌فرمود: نیافتم فردی را که سفارش مرا بپذیرد و امرم را اطاعت کند غیر از ابن ابی‌یعفور.

حمران بن اعین

وی برادر زراره بن اعین است. امام صادق علیه‌السلام درباره‌اش فرمود: «حمران و عبدالله بن ابی‌یعفور از مؤمنان خالصند و این دو نام در دفتر اصحاب یمین نگاشته شده است». [صفحه ۲۷۱]

جابر بن یزید جعفی

وی می‌گوید: از امام باقر علیه‌السلام هفتاد هزار حدیث به خاطر دارم که از اسرار مکتومند و محال است یک کلمه از آن همه کلمات را به کسی بگویم.

فضیل بن یسار

امام صادق علیه‌السلام وی را از محبتین می‌نامید و هر وقت فضیل به حضورش شرفیاب می‌شد، می‌فرمود: هر کس می‌خواهد چهره‌ی بهشتی را ببیند، به چهره‌ی فضیل بنگرد.

جابر بن حیان

در شرح حال جابر، شایسته است کتابی مستقل نگاشته شود. این مرد علاوه بر مراتب عالی‌ی زهد و عبادت و فقه و کلام، از علمای مسلم شیمی است و مورخین او را از جمله‌ی بزرگترین دانشمندان علم شیمی دانسته‌اند و بزرگتر از آن است که وصفش در این

مختصر بیابد.

برخی سخنان حکیمانه‌ی امام باقر

۱. ما در این دنیا به بلائی عظیمی دچاریم؛ زیرا این مردم جز با راهنمایی ما راه را نمی‌یابند و در عین حال دعوت ما را اجابت نمی‌کنند. ۲. چه از این بهتر که آدمیزاد علیم و حلیم باشد. دانش و بردباری کمال فضایل است. ۳. اگر لحظه‌ی می‌خندید بلافاصله می‌فرمود: اللهم لا تمقتنی؛ خداوندا! بر من خشم مدار. ۴. مردم فرومایه حربه‌ی جز یاهو گویی و زشتگویی ندارند. ۵. استری از امام علیه‌السلام گم شد. فرمود: «اگر این گمشده پیدا شود پروردگار خود را آن چنان سپاس خواهم گفت که حق سپاس ادا شود.» چند روز بعد استر گم شده را یافتند. امام باقر علیه‌السلام فرمود: الحمد لله. فرزندش امام صادق علیه‌السلام عرض کرد: «پدر کو آن وعده‌ی که داده بودی.» فرمود: کدام وعده؟ عرض کرد: «مگر قرار نبود که حق سپاس را به درگاه خداوند ادا کنی؟» [صفحه ۲۷۲] امام باقر علیه‌السلام فرمود: «پسرم! مگر نشنیدی؟ گفتم الحمد لله! و همین کلمه‌ی عالیه برای سپاس و ستایش الهی کافی است. آن کس که می‌گوید، الحمد لله! دیگر کلمه‌ی برای سپاس و ستایش به جا نمی‌گذارد.»

همسران و فرزندان امام باقر

امام باقر علیه‌السلام از دو همسر خود، پنج پسر و دو دختر داشت. یکی از همسران امام باقر علیه‌السلام ام‌فروه، دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر بود. ام‌فروه، نامش را از خواهر ابوبکر - که عمه‌ی جدش، محمد بن ابی‌بکر است - به یادگار داشت. ام‌فروه، فرزند ابوقحافه و خواهر ابوبکر، دختری کور بود. ابوبکر خواهرش را به عقد اشعث بن قیس درآورد و محمد، عبدالرحمن و جعه - قاتل امام مجتبی علیه‌السلام - فرزندان اشعث از همین ام‌فروه‌اند. خداوند از ام‌فروه - دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر - دو پسر به امام باقر علیه‌السلام عنایت فرمود: ۱. ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق. ۲. عبدالله بن محمد. یکی دیگر از همسران امام باقر علیه‌السلام ام‌حکیم، دختر اسد بن مغیره ثقفی است. این بانو مادر فرزندان دیگر امام علیه‌السلام می‌باشد که عبارتند از: ۱. ابراهیم بن محمد ۲. عبیدالله بن محمد ۳. علی بن محمد ۴. زینب بنت محمد ۵. ام‌سلمه بنت محمد [۲۸]. بر اساس تحقیق علمای انساب، نسل امام باقر علیه‌السلام منحصر به امام صادق علیه‌السلام است، گویا فرزندان دیگر امام علیه‌السلام عقیم بوده‌اند.

پاورقی

- [۱] تاریخ یعقوبی، جلد ۲، ص ۳۲۰.
- [۲] علل الشرایع، جلد ۱، ص ۲۳۳.
- [۳] المفردات، ص ۵۴.
- [۴] حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، به نقل از تاریخ یعقوبی، جلد ۲.
- [۵] این شخص از اعیان تابعین و از بزرگان علمای عصر بوده.
- [۶] حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، به نقل از کشف الغمه، جلد ۲، ص ۱۱۸.
- [۷] شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، جلد ۱۵، به نقل از جاحظ.
- [۸] حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، به نقل از: سیر اعلام النبلاء، جلد ۴ و الامام الصادق، ص ۲۲.
- [۹] حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۲۹۰.]
- [۱۰] همان، ص ۲۹۱.

[۱۱] حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۳۰۵.

[۱۲] وسایل الشیعه، جلد ۱۸، ص ۹.

[۱۳] المیزان، جلد ۳.

[۱۴] حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، به نقل از دلایل الامامه، ص ۱۰۴.

[۱۵] مورخین نوشته‌اند: ولید لغت‌های عربی، یعنی زبان مادری خود را غلط ادا می‌کرد. معروف است وقتی می‌خواست این آیه‌ی شریفه را بر منبر مسجد قرائت کند «یا لیتها کانت القاضیه» فتحه‌ی نون کانت را به ضم می‌خواند. عمر بن عبدالعزیز پسر عم و شوهر خواهرش پای منبر طاقت نیاورد و با ناراحتی گفت: «یا لیتها کانت قاضیه علیک و اراحتنا منک» «ای کاش مرگ تو فرا رسد و ما را از شر غلط گویی‌های تو راحت کند!».

[۱۶] سلیمان در آغاز خلافت از خود نرمش نشان داد و درهای زندان‌های عراق را گشود و هزاران زندانی بی‌گناه را که حجاج بن یوسف در بند اسارت کرده بود، آزاد ساخت و کارگزاران و مأموران مالیاتی حجاج را از کار برکنار نمود و بسیاری از برنامه‌های ظالمانه‌ی او را لغو کرد؛ ولی بعدها روش خود را تغییر داد.

[۱۷] تاریخ یعقوبی، جلد ۳، ص ۵۰، به نقل از سیره‌ی پیشوایان، ص ۳۱۵.

[۱۸] الامامه و السیاسة، ابن قتیبه، جلد ۲، ص ۱۱۶، به نقل از سیره‌ی پیشوایان.

[۱۹] اخبار الطوال، ابوحنیفه‌ی دینوری.

[۲۰] سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۹۰.

[۲۱] الخصال، باب الثلاثه، به نقل از سیره‌ی پیشوایان، ص ۳۲۲.

[۲۲] علم الحدیث، شانه‌چی، ص ۳۰، به نقل از سیره‌ی پیشوایان، ص ۳۲۶.

[۲۳] مروج الذهب، جلد ۳، ص ۲۰۵، به نقل از سیره‌ی پیشوایان، ص ۳۳۷.

[۲۴] عریف: سرپرست امور قبیله.

[۲۵] حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، به نقل از کافی، جلد ۱.

[۲۶] سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۳ و ۴.

[۲۷] سیره‌ی پیشوایان، به نقل از اختصاص شیخ مفید و تدریب الراوی و فهرست نجاشی و بخاری.

[۲۸] برخی بر این عقیده‌اند که مادران علی و زینب و ام‌سلمه، ام‌ولد می‌باشد. یعنی علی و زینب از یک مادر و ام‌سلمه از مادری دیگر به دنیا آمده است.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در

دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۰۲۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۰۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح‌های توسعه‌ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبان: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: «هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

